

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اضطرار به سوء اختیار

بعد از اینکه این بحث مقدماتی در این تنبیه گذشت، بحث اصلی که وجود دارد این است که، اگر کسی به سوء اختیارش وارد زمین غصبی شود و بعد از آن که وارد زمین غصبی شد، برای خروج و تخلص از حرام اضطرار پیدا می‌کند، برای اینکه بقاء در این زمین، هر آنی عنوان حرمت و معصیت دارد.

بحث است که این خروج از دار غصبی، که عنوان مقدمه واجب دارد، که مقدمه برای تخلص از حرام است و این شخص اضطرار به این خروج پیدا می‌کند، این خروج چه حکمی دارد؟

پس محل بحث در جایی است که؛ اولاً به سوء اختیار باشد، یعنی اگر کسی عن غیر اختیار و قهراً، وارد این زمین شد، شک نیست که این دخول، حکم حرمت را ندارد، بقاء و خروجش هم حکم حرمت را ندارد. بحث در جایی است که به سوء اختیار و بدون اینکه قهر و غلبه‌ای در کار باشد، وارد این زمین شود.

بنابراین محل نزاع جایی است که به سوء اختیار وارد می‌شود و برای تخلص از حرام هم، راهی جزء خروج از این زمین ندارد. در جایی که دخول به سوء اختیار بوده، آیا خروج هم مانند دخول، عنوان حرمت دارد یا نه؟

اقوال در مساله

در اینجا اقوال متعددی بین اصولیین و فقهاء وجود دارد که اجمالاً اشاره می‌کنیم، تا بررسی کنیم که کدامیک درست و کدام نادرست است.

قول اول: «خروج از موارد اجتماع امر و نهی است»

قول اول این است که، خروج از موارد اجتماع امر و نهی است، یعنی هم عنوان مأمور و هم عنوان منهی عنه را دارد.

برخی از اصولیین عامه و مرحوم میرزای قمی (ره) (قوانین، جلد 1، صفحه 153) این نظریه را دارند و این نظریه را مرحوم میرزا (ره) به اکثر فقهای امامیه نسبت داده است که، کسی که به سوء اختیار وارد زمین غصبی شد، خروجش هم عنوان مأمور و نهی و هم عنوان منهی عنه را دارد.

نتیجه این می‌شود که، کسانی که در بحث اجتماع امر و نهی قائل به جوازند، می‌توانند بگویند: این از مصادیق اجتماع امر و نهی است.

این نکته را دقت بفرمایید که، نمی‌خواهیم بگوییم که: کسانی که در آن بحث قائل به جوازند، اینجا حتماً باید این نظریه را داشته

باشند و حتماً باید بگویند: این خروج هم واجب است و هم حرام، بلکه کسانی می‌توانند در اینجا این قول را قائل شوند که، در آن مسئله امتناعی نباشند. اگر کسی در بحث اجتماع امر و نهی امتناعی بود، نمی‌تواند در اینجا این نظریه را قائل شود، اما اگر کسی جوازی بود، ملزم نیست که این نظریه را قائل شود. ممکن است کسی در بحث اجتماع امر و نهی جوازی باشد، اما این نظریه را هم قائل نباشد.

قول دوم: «خروج حرام و نهی فعلی منجز دارد»

نظریه دوم این است که خروج حرام است و نهی فعلی منجز دارد، به عبارت اخری، خروج از دار غصبی هم عنوان مبعوضیت و هم نهی فعلی منجز دارد.

روی این تعابیر دقت کنید که در مقابل اقوال دیگر روشن باشد، خروج مثل سایر موارد محرّمات، مبعوض و حرام است، روی این قاعده که «الاضطرار بالاختیار لا ینافی الاختیار خطاباً و عقاباً»، - که در بحث ضد، بحثش را مفصل گفتیم - اگر کسی به اختیارش، امتناعی را بر خودش ایجاد کرد، این امتناع، «لا ینافی الاختیار» هم خطاباً یعنی بالفعل خطاب متوجه او می‌شود. درست است که الان اضطرار به خروج از اینجا دارد، اما چون به سوء الاختیار داخل شده، خطاب حرمت متوجه این شخص هست، عقاب هم گرفتارش می‌شود.

قول سوم: «خروج مأمور به و واجب است»

قول سوم این است که بگوییم: این خروج، مأمور به و واجب است، درست عکس قول دوم، یعنی بگوییم: این خروج عنوان مأمور به دارد و مطلوب برای مولاست و واجب هم هست.

قول چهارم: «خروج عنوان مأمور به دارد و نهی فعلی منجز ندارد لکن آثار نهی برش مترتب است»

قول چهارم این است که، خروج عنوان مأمور به دارد، اما نهی فعلی منجز ندارد، لکن آثار نهی بر او مترتب است، خروج مأمور به است و نهی فعلی منجز ندارد، اما آثار نهی، که عبارت از عصیان و مخالفت و استحقاق عقاب است، در کار است.

قول پنجم: «خروج اصلاً حکمی ندارد»

قول پنجم این است که، این خروج اصلاً حکمی ندارد، نه عنوان مأمور به و نه عنوان منهیّ عنه را دارد، این خروج در اینجا، لازمه عقلی برای رهایی از حرام است، لذا اصلاً خودش هیچ حکمی ندارد، بلکه کاری است که مما لابد منه است.

قول ششم: «خروج منهی عنه به نهی قبلی است»

مرحوم آخوند(ره)(در کفایه) قائل‌اند که این خروج، نه مأمور به است و نه منهی عنه به نهی فعلی، بلکه منهی عنه به نهی قبلی است، یعنی این شخص، قبل از آن که وارد این خانه و زمین غصبی شود، هم دخول و هم بقاء و هم خروج بر او حرام بوده، الان که داخل این زمین شده و اضطرار به خروج پیدا کرده، بالفعل نهی گریبانش را نمی‌گیرد و نهی فعلی منجز ندارد، بلکه به همان نهی قبلی، کار حرامی را انجام می‌دهد. قبلاً یعنی قبل از آن که داخل در این زمین شود. همانطوری که نهی از دخول گریبانش را می‌گرفت، نهی از بقاء و خروج هم، در همان زمان متوجه این شخص بوده‌است. بنابراین مجموع اقوالی که در اینجا وجود دارد، شش نظریه است.

نظریه محقق نائینی(ره): «این مسئله از باب تزاحم است»

البته تمام اینها متفرع بر این است که، این مسئله را از مصادیق اضطرار به حرام قرار دهیم. اما برخی از بزرگان مثل مرحوم محقق نائینی(ره) فرموده‌اند: اصلاً اینجا از باب اضطرار به حرام نیست، کسی که وارد این زمین شد و می‌خواهد خارج شود، اینجا از مصادیق اضطرار به حرام نیست، بلکه از باب تزاحم است. اینجا از باب اینکه باید تخلص از حرام پیدا کند، عنوان واجب دارد و از باب اینکه باقی در این زمین است، عنوان حرام دارد، بین «حرمة البقاء و وجوب التخلص عن الحرام»، تزاحم به وجود می‌آید.

پس در این بحث خروج از دار غصبی، یا در بعضی از تعابیر «توسط در ارض مغصوبه»، یعنی کسی وسط زمین غصبی قرار گرفته، که نظیرش هم این می‌شود که، اگر کسی با اجازه وارد منزل کسی شد و می‌خواهد خارج شود حالا یا به عنوان مزاح یا به عنوان اینکه بالاخره فرع است، یکی از بزرگان می‌گفت: برای من پیش آمد که، بر یکی از مراجع در نجف وارد شدم، بعد از اینکه نشستیم و صحبت‌هایی کردم، خواستم بلند شوم، ایشان میل نداشت که زود بروم، وقتی که بلند شدم، فرمودند که: اینجا زمین کیست؟ گفتم: این زمین و منزل شماست، فرمودند که: من راضی نیستم یک قدم جلو بگذارید و باید بنشینید، حالا این هم از باب توسط در یک زمین، که می‌خواهد خارج شود، «لا یحل لاحد عن یتصرف فی مال اخیه الا باذنه». این خروج و توسط در این زمین را، مشهور اصولیین برده‌اند در باب اضطرار به حرام و عمدتاً در قاعده، «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار» می‌برند یا روی بحث اجتماع امر و نهی می‌برند.

اما مرحوم محقق نائینی(قدس سره) فرموده: اینجا اصلاً از باب اضطرار به حرام نیست، اینجا از باب تزاحم بین واجب و حرام است، باید اقوی ملاکاً را تشخیص داده و بر دیگری مقدم کنیم. پس باید دقت اصلی متمرکز شود روی اینکه، آیا در اینجا مسئله اجتماع امر و نهی است، یا مسئله تزاحم؟

نقد و بررسی اقوال در این بحث و نظریه محقق نائینی(ره)

نکته‌ای که وجود دارد این است که، در بحث اجتماع امر و نهی و در بحث تزاحم، بالاخره در اجتماع امر و نهی، یک واجب نفسی داشتیم، یک «[اقیموا الصلاه](#)» داریم و یک «لا تغصب» که در موردی اجتماع پیدا می‌کنند، در تزاحم دو تکلیف نفسی داریم. در اینجا اگر بگوییم: این خروج مأمور به و واجب است، این وجوب از کجا آمده؟ این نمی‌شود مگر اینکه به دو مبنا قائل شویم؛ یک مبنا این است که بگوییم: همانطوری که امر به شیء مقتضی نهی از ضد است، نهی از ضد هم، مقتضی امر به شیء است. بقاء در اینجا حرام است، لذا هر مقداری هم بیشتر در این زمین غصبی بماند، معصیت بیشتری را مرتکب شده، حالا نهی از این بقاء، مقتضی امر به ضدش است که، ضدش عبارت از خروج است، ضد بقاء عبارت از خروج است، یا اگر این مبنا را منکر هستیم، بگوییم: مقدمه واجب، واجب است، بگوییم: بقاء حرام است، ترك حرام واجب است و خروج مقدمه این واجب است. پس یا باید مستقیماً بگوییم: نهی از بقاء مستلزم امر به ضد بقاء است: که عبارت از خروج است، که خروج مأمور به می‌شود، یا بگوییم: بقاء که حرام است و این نهی از بقاء، مستلزم وجوب ترك این حرام است، یعنی مستلزم امر به ضد عام می‌شود، وقتی ترك حرام واجب شد، خروج مقدمه برای ترك الحرام می‌شود و نتیجه این می‌شود که باید در اینجا خروج را مأمور به قرار دهیم. آنوقت نتیجه این دو راه این می‌شود خروج واجب است.

پس در نتیجه ما که در بحث‌های گذشته، نه امر به شیء را مقتضی نهی از ضد خاص و نه ضد عام دانستیم و نه مقدمه واجب را واجب دانستیم، اصلاً دیگر مجالی برای این بحث که بگوییم: خروج مأمور به است، وجود ندارد. در نتیجه تمام اقوالی که، خروج در آن به عنوان مأمور به باشد، کنار می‌رود.

کسانی که می‌گویند: هم مأمور به است هم منهی عنه، کسانی مثل مرحوم نائینی(ره) که می‌گویند: تزاحم بین واجب و حرام است، کسانی که می‌گویند: این خروج فقط مأمور به است، این اقوال کنار می‌رود و بالاخره در هر کدامیک از این اقوال، چنانچه چنین قولی داشته باشیم که خروج عنوان مأمور به را دارد، به طور کلی کنار می‌رود.

و صلَّى الله على محمد و آله الطاهرين